



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

روشنی برداشت از

مشکران

شهید آیت الله دکتر بهشتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روش برداشت از قرآن

نویسنده:

سید محمد حسینی بهشتی

ناشر چاپی:

روزنه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	روش برداشت از قرآن
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۹	۱- قرآن برای همگان قابل فهم است
۹	۲- کلیدهای فهم قرآن
۱۵	۳- درک ارتباط آیات قرآن
۱۷	۴- پی بردن به احکام قطعی قرآن
۱۷	۵- تعمیم و گسترش آیات قرآن
۱۸	۶- برداشت افراد از قرآن متفاوت است
۲۰	۷- قرآن را نباید تفسیر به رأی کرد
۲۵	۸- فهم کامل قرآن نیاز به تخصص دارد
۲۷	۹- درک کلمات رمز و آیات متشابه در قرآن
۲۹	۱۰- چگونگی استفاده از روایات تفسیری
۳۴	پرسش ها
۴۳	نمایه
۴۵	فهرست آثار بنیاد
۴۶	درباره مرکز

سرشناسه: بهشتی، سیدمحمد، 1307 - 1360.

عنوان و نام پدیدآور: روش برداشت از قرآن/ سیدمحمد حسینی بهشتی؛ تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید آیت الله دکتر بهشتی.

مشخصات نشر: تهران: روزنه، 1390.

مشخصات ظاهری: 60 ص.؛ 5/9 × 18 س م.

شابک: 15000 ریال: 8-353-334-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سالهای مختلف منتشر شده است.

یادداشت: نمایه.

موضوع: قرآن-- بررسی و شناخت

شناسه افزوده: بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید آیت الله بهشتی

رده بندی کنگره: 1390 9,94/ب/BP65/3

رده بندی دیویی: 297/17

شماره کتابشناسی ملی: 2360482

مقدمه

آنچه پیش روی شماست، متن مصاحبه ای است که در فروردین ماه 1356 ش توسط شهید حجت الاسلام علی اکبر اژه ای در اصفهان با شهید آیت الله دکتر بهشتی تحت عنوان روش برداشت از قرآن به عمل آمده است. این مصاحبه در آغاز به صورت نوار در اختیار علاقه مندان قرار گرفت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، روزنامه جمهوری اسلامی اقدام به چاپ آن کرد. پس از انجام اصلاحات توسط دکتر بهشتی، حزب جمهوری اسلامی آن را به صورت کتاب منتشر ساخت.

اینک با توجه به درخواستهای مکرر برای چاپ مجدد این گفتگو که با گذشت زمان نایاب شده است، اقدام به انتشار آن می نمائیم.

امید آنکه به فهم دیدگاه های ایشان در مباحث تفسیر قرآن یاری رساند.

بسم الله الرحمن الرحيم

س - در بیست سال اخیر گرایش به فهم قرآن موج گسترده ای پیدا کرده و تمایل شدیدی به فهم قرآن پیدا شده است، مخصوصاً نسل جوان از این حالت که می گفتند نزدیک قرآن نیائید چون

نمی فهمید و درک نمی کنید بیرون آمده اند و خودشان می خواهند هر چه بیشتر از قرآن استنباط و برداشت کنند و می بینند که چه برداشت های زنده ای هم به دست آورده اند اما در عین حال انحرافات زیادی هم پیش آمده، دسته ای از این راه و دسته ای از آن راه، از آن طرف تعبیرها و تفسیرها و توضیحات و پیش داوری هایی می شود و از این طرف هم موانع زیادی به وجود می آید. برای آن که جوانان با همین امکانات ضعیفی که دارند بتوانند خیلی خوب و اصیل از قرآن استفاده کنند، چه باید کرد و شما چه شیوه ای را پیشنهاد می کنید؟

ج - چند سال قبل در بحث های تفسیری مکتب قرآن به مناسبت تفسیر آیه کریمه «الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسُولُ خُونٌ فِي الْعِلْمِ يُقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (1) بحث نسبتاً گسترده و مفصلی ناظر به ابعاد روز داشتیم که خوشبختانه ضبط شده و توصیه می کنم در درجه اول آن بحث را که با آمادگی قبلی در چند جلسه ایراد شد و نوارش هم موجود است گوش کنید و اگر مناسب دانستید آن بحث گسترده را در اختیار جویندگان راه حق و علاقمندان به فهم قرآن قرار دهید وگرنه این پاسخ فشرده را که در این دیدار می توانم به سؤالتان بدهم، هر چند بدون تنظیم قبلی است و شك دارم که آن جامعیت لازم را بتوانم در این پاسخ به شما ارائه بدهم، در اختیارشان

قرار دهید. پاسخ به سؤال شما را بند بند می گویم که از هم مجزا باشد.

1- قرآن برای همگان قابل فهم است

در اینکه فهم قرآن کریم به يك گروه معین مختص نمی باشد، کمترین تردیدی راه ندارد. بی شك قرآن برای استفاده همگان آمده است و این مطلبی است که آیات قرآن روی آن تأکید فراوان دارد. قرآن همواره تأکید دارد که این کتاب، کتاب هدایت برای متقین است. این کتاب نور، روشنگر، مبین و آشکارکننده حقایق و وظایف است. خیلی روشن است که قرآن مستقیماً مورد استفاده کسانی قرار می گرفت که پیغمبر اکرم(ص) بر آنها فرا می خواند. در داستان های تاریخی، مکرر داریم افرادی که مسلمان نبودند و حتی مخالف اسلام بودند چند آیه از قرآن را گوش می کردند، از همان معنایی که از آیات می فهمیدند شور و هیجان و عشقی شدید نسبت به اسلام پیدا می کردند و هدایت می شدند. وقتی حکمی نازل می شد، وقتی دستور جهادی می آمد و به صورت آیه بر پیغمبر نازل می شد، پیغمبر همان آیه را بر مردم می خواند و مردم از همان آیه تکلیف خود را می فهمیدند. در این که قسمت اساسی و اصلی قرآن، نه فقط قسمت های اندکی از آن، برای فهم همگان است کمترین تردیدی نیست. آیات قرآن و همه کسانی که با تاریخ و سیره آشنایی دارند، بر این معنی تصریح می کنند. بنابراین قسمت عمده قرآن برای فهم عموم مردم است نه برای فهمیدن گروهی خاص.

2- کلیدهای فهم قرآن

همین قسمت عمده قرآن که برای عموم قابل فهم است اولاً به زبان عربی است. ثانیاً به زبان عربی عصر پیغمبر است. ثالثاً به صورت القاء شفاهی يك مطلب است نه به صورت يك نوشته، یعنی مثل سخنی که همین الآن می گویم؛ سخنی است رویاروی که به تدریج به مناسبت های گوناگون، خطاب به مردم گفته شده،

نه به صورت کتابی که مؤلف از اول تا به آخر تنظیم کرده باشد. مطلبی بر پیغمبر نازل می شد و پیغمبر هم آن را به مردم القاء می کرد، بعد این مطلبی را که پیغمبر به صورت شفاهی القاء می کرد در حافظه ها یا در نوشته ها یادداشت و ضبط می کردند.

پس این سه نکته باید مورد توجه قرار بگیرد: 1- قرآن به زبان عربی است. 2- به زبان عربی عصر پیغمبر است. 3- مطلبی است که به صورت شفاهی القاء شده و بعداً به صورت سینه به سینه ضبط شده و هم نوشته و ثبت شده است. توجه به این سه نکته مطالبی را پیش می آورد که همه کسانی که به فهم قرآن علاقمند هستند باید به آن ها توجه فراوان کنند.

اول، لزوم آشنایی با زبان عربی است. گفتیم قرآن به زبان عربی است. بنابراین برای فهم يك متن عربی، بی شك مطالعه کنندگان باید زبان عربی را به خوبی فرا گیرد. یادگیری خوب زبان عربی شرط اول مراجعه مستقیم به قرآن کریم است. متأسفانه در میان دوستان بسیار خوب، دوست داشتنی و دارای حسن نیت، مکرر دیده ام کسانی را که بدون تسلط بر زبان عربی و صرفاً با آشنایی ابتدایی با صرف و نحو و با استفاده از کتاب های لغت و یا واژه نامه های قرآن که اخیراً عربی به فارسی تهیه شده، درصدد فهم معنی آیات برمی آیند و گاهی اشتباهاتی می کنند که واقعاً مضحك و خنده آور است اما چون این ها دوستان بسیار خوب و با حسن نیتی هستند هر وقت مراجعه کرده اند و به آن ها توضیح داده ایم که در کارشان چه نقص هایی وجود داشته، خیلی راحت قبول کرده اند.

برای فهم قرآن باید به

زبان عربی تسلط کامل داشته باشیم. باید در حد يك فرد عرب با این زبان آشنا بود زیرا این کتاب به زبان عربی است. بنابراین آشنایی کافی با صرف و نحو و دانستن لغات لازم است. قدرت استفاده از کتاب های لغت با توجه به این نکته که گاهی يك واژه ممکن است چندین معنی داشته باشد و تشخیص این که در این جا کدام معنی مناسب است احتیاج به تسلط نسبی در استفاده از کتاب های لغت دارد.

دوم، قرآن به زبان عربی عصر پیغمبر است. همه کسانی که با زبان آشنا هستند می دانند که در میان همه ملت ها، زبان دچار تحول و تطور می شود. ممکن است يك لغت در 1300 سال قبل يك معنی خاصی داشته و امروز يك معنی جدید پیدا کرده باشد. یا اینکه امروز هم آن معنی و هم معانی جدید بکار رود. باید مراقب بود کلماتی که در آیات قرآن وجود دارد در عصر نزول آیات، معنای رایجش کدام بوده است. اگر کلمه ای بود که امروز يك معنی پیدا کرده و این معنی خوشایند ماست و ما دوست داریم که این کلمه در آیه این معنی را بدهد و حال آن که این معنی اصلاً در آن موقع نبوده، کاربرد این کلمه بر این معنی در عصر قرآن واقعاً غلط است. یکی از دوستان که در طبیعت شناسی قرآن کار می کرد آیاتی راجع به طبیعت قرآن استخراج کرده بود و با تصاویر و توضیحاتی که بر آن ها اضافه کرده بود، برای من آورد تا من هم نظری بدهم، دیدم روی برخی از کلمات تکیه هایی کرده که اصلاً این جور تکیه کردن معنی ندارد. مثلاً نوشته بود

که آیه «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا» (2) به حرکت زمین اشاره دارد. او در مراجعه به فرهنگ لغت دیده بود که کفات به معنی پرنده تیزپرواز است و آیه را ترجمه کرده بود: «آیا ما زمین را به صورت یک موجود تیزپرواز قرار نداده ایم» و بعد استدلال کرده بود که از نظر قرآن زمین حرکت می کند. ملاحظه می کنید که این آقا به فرهنگ های لغت عربی مراجعه کرده و کفات را به معنی پرنده تیزپرواز یافته است. به او گفتم که اولاً باید دید آیا کفات در عصر قرآن و در محیط نزول قرآن هم به معنی پرنده تیزپرواز به کار رفته یا این یک معنایی است که به تدریج در ادوار بعدی پیدا کرده است. ثانیاً شما باید توجه کنید که این آیه متصل به آیه بعدی است. «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا. أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا» آیا زمین را برای اموات و احیاء کفات قرار نداده ایم؟ یعنی احیاء و امواتاً دنباله کفاتا قرار می گیرد. بنابراین معنی پرنده تیزپرواز برای زنده ها و مرده ها چیست؟ آیا معنی روشنی دارد؟ با مراجعه به فرهنگ ها معلوم می شود که کفات در اصل عبارت است از زمینی که دربر گیرنده چیزهای دیگر باشد آیا ما زمین را شییء دربرگیرنده قرار ندادیم؟ دربرگیرنده زنده ها و مرده ها؟ زنده هایی هستند که در زیر زمین لانه می سازند، مثل خرگوش و موجودات دیگر. و لاشه جانداران هم، معمولاً درون زمین دفن می شود یا لایه هایی از سیل می آید و روی پیکرهای مرده را می پوشاند و از همین ها سنگواره ها به وجود می آید. بنابراین، این که انسان ببیند کفات به معنی پرنده تیزپرواز به کار رفته و چون الآن در پی این است که حرکت زمین را

از آیه های قرآن استفاده کند، فوراً این را حمل بر این معنا بکند، شیوه درستی نیست و باید از آن خودداری شود. باید معلوم شود آیا کفات در عصر پیامبر(ص) هم به این معنی به کار می رفته یا این يك معنی جدید است؟ به خصوص که این معنی در کتاب های لغت پیشین وجود ندارد و این خود دلیلی است که این يك معنی جدید می باشد و در عصر پیغمبر(ص) نبوده است. بنده الآن مشغول سخن گفتن هستم و از عبارات و کلماتی استفاده می کنم و این کلمات را به همان معنایی به کار می برم که امروز فهمیده می شود. حالا اگر سیصد سال دیگر عین این سخنرانی من وجود داشت و این کلماتی که من به کار می برم، آن روز در معنای دیگری به کار رود، آیا کسی می تواند بگوید فلاغنی این منظور امروزی را می خواست بگوید؟ این که درست نیست. پس باید کلمات را به همان معانی به کار ببریم که در آن عصر به کار رفته است.

سوم، مطالب قرآنی به صورت شفاهی گفته شده است. هر مطلب شفاهی و حتی همه مطالب کتبی ناظر به شرایط محیطی و اجتماعی زمان خودش می باشد. یعنی نمی تواند ناظر به شرایط محیطی و اجتماعی زمان خود نباشد. زیرا در يك جو و فضایی سخن می گوید و یا در این جو و فضا دارد چیز می نویسد. بنابراین وقتی درون این جو دارد مطلبی می گوید یا می نویسد، يك سلسله قرائن هست که به فهم مقصود گوینده و نویسنده کمک می کند. صحنه جنگ «احد» است. آیاتی خطاب به جنگجویان نازل می شود. این جنگجویانی که در صحنه جنگ هستند و تمام مسائل را

به چشم می بینند و حضور ذهن دارند فوراً با نزول آیه، مطلب و مقصود خدای متعال را درك می کنند. حالا من که در آن صحنه جنگی نیستم اگر بخواهم این مطلب را از همان آیه درك کنم چه باید کنم؟ باید با مطالعه تاریخ، خودم را در آن صحنه قرار بدهم. بنابراین فهم صحیح از مقصود آیات قرآن، کم و بیش به حضور در صحنه های نزول این آیات ارتباط دارد. این حضور برای مردم عصر پیغمبر مهیا بوده است اما برای مردم دیگری که در آن عصر و یا در عصرهای بعد زندگی می کردند و از صحنه دور بودند، این حضور باید به چه وسیله ای حاصل شود؟ به وسیله مطالعه تاریخ. این است که یکی از شرایط فهم صحیح بسیاری از آیات قرآن، تحقیق تاریخی و مطالعه تاریخی و حضور از طریق تاریخ در شرایط نزول قرآن است. در این زمینه محققین گذشته کتاب های متعددی نوشته اند تحت عنوان اسباب النزول و دو کتاب از آن ها کتاب های بسیار خوبی است که معروف هم هست و مورد استفاده مفسران قرآن است. یکی اسباب النزول واحدی و دیگری اسباب النزول سیوطی. کتاب های دیگری هم در این زمینه هست ولی کافی نیست. به نظر بنده مطالعه دقیق يك دوره از تاریخ اسلام برای فهم بسیاری از قسمت های قرآن ضرورت دارد. بند دوم را خلاصه می کنم به این صورت که باید توجه کرد که قرآن در 13 یا 14 قرن قبل در محیطی به زبان عربی نوشته و یا بهتر است بگوییم گفته شده است و چون به زبان عربی است، کسی که امروز می خواهد آن را بفهمد باید زبان عربی

را به خوبی بداند و چون زبان عربی 14 قرن قبل است باید به واژه نامه و معانی لغات در آن عصر اطلاع پیدا کند و معانی کلمات جدید را به حساب قرآن واریز نکند و چون در شرایط اجتماعی خاصی آیات نازل شده است باید از طریق تحقیق تاریخی، انسان خودش را در شرایط آن زمان قرار دهد.

3- درك ارتباط آیات قرآن

آیات قرآن با هم ارتباط دارند. گاهی این ارتباط خیلی روشن و واضح است اما همان طور که گفتیم قرآن نوشته بی نیست که نویسنده به صورت يك كتاب تألیف کرده باشد بلکه مجموعه ای از آیات و سوره هایی است که طی مدت بیست و سه سال و به مناسبت های مختلف و با توجه به شرایط متنوع نازل شده و بعداً به صورت يك كتاب یا يك مجموعه درآمده است. آیات و سوره ها نیز به ترتیب تاریخ نزول وحی بر پیامبر در پی هم قرار نگرفته اند. با تحقیق پیرامون تاریخ نزول آیات به این نتیجه می رسیم که در برخی موارد چند آیه در ادامه ی سوره ای گذاشته شده که سال ها قبل نازل شده است. بنابراین اگر گاهی دیده می شود که معنی ظاهر و روشن يك آیه با مطلب آیات قبل یا بعد از آن ارتباط کامل ندارد، نباید دچار تردید شویم و درصدد آن برآییم که يك معنی دیگر برای آن آیه دست و پا کنیم که با مطلب آیات قبلی یا بعدی کاملاً مربوط شود.

در بسیاری از آیات قرآن این وضع دیده می شود که کلمه اول آیه بعد متمم فعل یا صفتی است که در آیه قبل آمده است. به عبارت دیگر گاهی دو بخش از يك جمله

طولانی به صورت دو آیه درآمده است. نظیر این وضع را در شعر نویا بهتر بگوییم اشعار «سیلابی» فراوان می بینیم. در این اشعار پایان هر بند، پایان يك جمله نیست و چه بسا بند بعدی متمم بند قبل باشد. باید به این سبک قرآن توجه داشته باشیم که آیات، گاهی هم دیگر چنین ارتباط روشنی دارند. بی توجهی به این نکته می تواند منشأ اشتباه در فهم قرآن شود. مثلاً در آیه ای که قبلاً به آن اشاره کردیم آیه «الْمَنْجَعَلِ الْاَرْضِ كَفَاتَا، اَحْيَاءٌ وَاَمْوَاتٌ». آیه «اَحْيَاءٌ وَاَمْوَاتٌ» در این جا اصولاً يك جمله نیست، حتی يك جمله ربطی هم نیست، دو کلمه است که بر یکدیگر عطف شده و دنباله جمله آیه الم نجعل الارض کفاتا است. با توجه به این ارتباط روشن می شود که کلمه «کفات» باید معنایی داشته باشد که از نظر قواعد دستوری بتواند با احواء و امواتاً که مربوط به آیه بعد است مرتبط باشد. اگر کفات را پرندۀ تیز پرواز معنی کنیم، از نظر دستوری يك «اسم» است و نمی تواند با احواء و امواتاً رابطه دستوری داشته باشد، ولی اگر به معنی «دربر گیرنده» باشد، احواء و امواتاً به آسانی می تواند با آن پیوند و معنایی داشته باشد و در حکم معقول برای این صفت باشد.

البته گاهی پیوند آیات خیلی هم صریح و روشن نیست. يك نوع انس و آشنایی با قرآن لازم است که انسان پیوند این آیات را با همدیگر بداند و این امر با مراجعه به تاریخ قرآن و بررسی تاریخ نزول آیات که منابع زیادی هم در این مورد وجود دارد، میسر می شود. مثلاً محقق متوجه می شود این

چند آیه یا این دسته از آیات با هم آمده است. پس مجموعه آیات را باید مستقلاً بررسی کرد و گاهی بعضی از آیاتی که در پی هم می آیند لزوماً با هم ارتباطی ندارند. پس باید تک آیه و مجموعه آیه هایی که با هم نازل شده را به درستی شناسایی کرد تا رابطه ی بین آن ها به دقت مشخص شود.

4- پی بردن به احکام قطعی قرآن

در قرآن در مورد يك موضوع آیاتی می بینیم که در زمان های مختلف نازل شده، يك بار چند آیه آمده و دو سال بعد چند آیه دیگر آمده و چون شرایط تازه ای بوده، مطلب تازه ای را گفته و مطلب قبلی را تکمیل کرده است. هر گوینده یا نویسنده ای، این کار را می کند. اگر امروز بخواهیم بگوئیم درباره فلان مطلب مراد قرآن و حکم اسلام چیست و یا قرآن چه چیزی بیان کرده، باید تمام آیات مربوط به آن مطلب را در قرآن بیابیم و با رعایت ترتیب تاریخی نزول آیات، آن ها را جمع بندی کنیم تا بتوانیم بفهمیم که مقصود نهایی اسلام چه بوده است. این که گفته می شود «القرآن یفسر بعضه بعضاً» بیشتر ناظر به این بحث است.

5- تعمیم و گسترش آیات قرآن

در عین این که گفتیم قرآن کلامی است که در شرایط تاریخی خاص نازل شده و به مسائل آن زمان نظر دارد اما به حکم این که کتابی جاوید و جهانی است، هرگز نمی توان مقصود از آیات را به آن چه مربوط به شرایط ویژه آن زمان بوده است، محدود کرد. یعنی معنی آیات را باید به شرایط زمانی و مکانی دیگر، گسترش داد. گسترده بودن حکم و مقصود يك آیه و محدود نبودن آن در چهارچوب زمانی و مکانی خاص نزول آیات، امری روشن و مسلم است که از خود قرآن به دست می آید. وقتی قرآن پیغمبر را «نذیراً للعالمین» و «کافه للناس» معرفی می کند، وقتی می خواهد بگوید که قرآن باید همه جا و همه ی زمان ها را فرا گیرد، بنابراین نمی تواند مطالبش در آن چارچوب محصور باشد. بلکه مفاد و روح این مطلب به شرایط زمانی و مکانی دیگر گسترش پیدا

می کند، یعنی قرآن مطلبی را با صورتی و با اسلوبی متناسب با شرایط زمانی و مکانی خاص بیان می کند.

گسترش دادن مطالب قرآنی به شرایط زمانی و مکانی دیگر کاری بالاتر از فهم ساده قرآن است و به تسلط بیشتر بر فهم همه قرآن احتیاج دارد. بنابراین نمی توانیم انتظار داشته باشیم که هر فردی این کار را بتواند انجام دهد. این همان اجتهاد و استنباط مجتهدانه از آیات و روایات است. یعنی حتی يك عرب زبان خوش فهم زمان پیغمبر نیز که در صحنه های آن زمان حضور داشته، نمی توانسته به راحتی معانی گسترده آیاتی را که شامل زمان ها و مکان های دیگر می شود را به آسانی بفهمد. زیرا این يك کار فنی و تخصصی است. این که گفته می شود قرآن ظهري دارد و مطلبی و آن بطن دویاره مطلبی و بطن هایی دارد، ناظر بر این مسأله هست که فهم آن بطن ها به تخصص احتیاج دارد و این کار همه کس نیست.

6- برداشت افراد از قرآن متفاوت است

قرآن، کتابی ناظر به انسان و بافت های تودرتو و گوناگون روح و روان و اندیشه و رفتار برخاسته از امیال و خواسته های آدمی است. به دلیل گوناگونی انسان ها و تنوع بی اندازه بی که در بافت های روانی و ذهنی و رفتاری بشر هست، تأثیر قرآن بر روی انسان ها، متفاوت است. مکرر تجربه کرده ایم که آیه ای بر فردی خوانده می شود و دل او را آتش می زند و او را به هیجان درمی آورد. ولی همین آیه بر فرد دیگری خوانده می شود که به دلیل تفاوت روحیات این فرد با فرد اول، آیات تأثیر زیادی در او نمی کند.

برداشت ها و تفسیرهایی که افراد مختلف از يك آیه می کنند بسیار متفاوت

است. گاهی يك جوان به دليل آمادگي و تشنگي روي اش، از يك آيه برداشت زنده و جالبي همراه با يك نوع جاذبه خاص دارد كه چه بسا افراد خيلي متخصص كه واجد اين روحيات نيستند نيز نتوانند از اين آيه برداشتي دلنشين و ناظر بر جنبه ها و نكته هاي ظريف روي داشته باشند. اين مسئله اي است كه همواره بايد در مورد قرآن و خيلي از متون ديگر ديني و انساني بدان توجه داشت. يك شعر حافظ يا يك شعر ملاي روم براي يك نفر يك معنا، برداشت اثری دارد كه ممكن است براي ديگري آن معنا و مفهوم را نداشته باشد.

من به سهم خود از اين كه افراد، برداشت هاي زنده خود را از آيات بنويسند و تقرير و تنظيم كنند و ويژگي هاي خاص يك آيه يا يك جمله از يك آيه را كه روح نشين و زنده كننده است بيان مي كنند خيلي خوشحال مي شوم ولي به يك شرط؛ به شرط اين كه با صراحت بگويد: «من از اين آيه چنين برداشتي دارم» و اصرار نداشته باشد كه حتماً مقصود از آيه همين برداشتي كه من مي كنم بوده است. چرا؟ چون اگر بخواهد بگويد اين آيه منحصرأ اين معني را مي دهد، آن وقت كس ديگري هم پيدا مي شود كه روح او از اين فرد مترقي تر، تشنه تر و بافت هاي اندیشه اي و رفتاريش فراتر است و ممكن است راه را بر برداشت و تعبير او ببندد. آيا مي توانيم راه را بر برداشت او ببنديم؟ خير. پس كسي نبايد راه را بر برداشت هاي ديگري ببندد ولي در عين حال تصريح نمايد كه اين استفاده و برداشت را من شخصاً از قرآن كرده ام و آن را

به اصل حساب قرآن واریز نکنند. بگویند این آیه برای من چنین اثر روانی و برداشت زنده و حیات بخش داشته است. این مطلبی است که من خود بدان مقید بوده‌ام و در بحث‌های تفسیری که داشته‌ام، هر وقت می‌خواستم آیه‌ای را با برداشت نو معنی کنم، سعی می‌کردم برداشت شخصی‌ام را در ترجمه فارسی دخالت ندهم و بگویم ترجمه آیه این است و برداشت من از آیه چنین است. توصیه می‌کنم ترجمه آیات را از برداشت شخصی خود جدا کنید زیرا ممکن است برداشتی مترقی‌تر از برداشت شما هم وجود داشته باشد. به همان دلیلی که به برداشت خود اهمیت می‌دهیم، باید به برداشت دیگران هم اهمیت دهیم، همان برداشت‌های زنده را می‌گوییم چون همان برداشت‌های زنده هم درجات مختلفی دارد.

7- قرآن را نباید تفسیر به رأی کرد

در همین برداشت‌های زنده گاهی به انحراف‌های عجیب برخورد می‌کنیم یک نمونه از این انحراف‌های عجیب مربوط است به طلبه‌یی که مراحل تحصیلی معمولی را تا پایان سطح (3) خوب گذرانده و در شهر خودش، سطح درس می‌دهد. ایشان یک نوشته تفسیرگونه‌ای دارد که این اواخر آورده بود تا من ببینم و می‌خواست آن را چاپ کند. می‌گفت ممکن است بعداً جنجال‌هایی به وجود بیاید، بهتر است قبلاً مسائلی که جنجال‌آفرین است به من تذکر داده شود تا اصلاح شود. این نوشته حدود 300 صفحه بود و سوره حمد و قسمتی از سوره بقره را تفسیر کرده بود. من حدود دوازده صفحه اول این نوشته را دیدم و مجبور شدم هفت صفحه بر آن دوازده صفحه نقد بنویسم. بعد خطاب به نویسنده نوشتم: انصاف دهید که نمی‌شود انتظار داشت که یک منتقد برای 300 صفحه

احیاناً 250 یا 500 صفحه نقد بنویسد. این نمونه ای است. حالا- دیگر خود دانید. بعد نگاهی کردم به بحث های دیگر و به مطلبی برخوردم که برایتان نقل می کنم.

نویسنده می رسد به آیه اقیمو الصلوة و در ترجمه آیه می نویسد: برپای دارید آتش انقلاب را و می گوید صلوة یعنی آتش انقلاب زیرا قرآن می گوید: «ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر» یعنی صلوة بازدارنده از زشتی ها و ناپسندی ها و تجاوزها و ظلم هاست. ما صدها میلیون مسلمان داریم که حداقل 300 میلیون از آنها مرتب نماز می خوانند، اما آیا این نماز که می خوانند بازدارنده از فحشاء است؟ عملاً نه. ما می بینیم در میان این ها نماز هست، مسجد هست، بغی و فحشاء و منکر هم هست. پس معلوم می شود این نماز که الآن ما می بینیم بازدارنده از فحشاء و منکر نیست اما قرآن با صراحت می گوید: ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر، اگر صلوة به معنی نماز باشد، این آیه از قرآن نباید درست باشد و قرآن يك ادعایی کرده که خلاف درآمده، برای این که ساحت قرآن کریم را از يك خلاف واقع گویی منزله نگه داریم باید بگوییم صلوة معنی دیگری دارد. یعنی تا حالا اشتباه می فهمیده اند که صلوة یعنی نماز، صلوة معنی دیگر دارد و آن آتش است، آتش انقلاب؛ بنابراین تمام آیاتی که می گوید اقیمو الصلوة یعنی برپا دارید آتش انقلاب را. حالا معنی اقامه هم فهمیده می شود که چرا نگفته «صلوا» ولی می گوید اقم الصلوة چون صلوا غیر از اقم الصلوة است، اقم الصلوة یعنی برپای دار آتش انقلاب را، یقیمون الصلوة نیز از برپای دارندگان آتش انقلاب یاد می کند. اینان مؤمنین راستین اند که آتش

انقلاب، بازدارنده آن‌ها از فحشا و منکر و بغي است و آیه قرآن خلاف واقع از آب درنمی‌آید. با این کشف مهم معلوم شده در طول این چهارده قرن از خود پیامبر خدا گرفته تا همه مردم دیگر، صلوة و اقامه صلوة را عوضی می‌فهمیده‌اند و لابد این آقا قدقامت الصلوة را که قبل از هر نماز می‌گوئیم، چنین معنی می‌کند که: برپا شد آتش انقلاب؟! خوب این همان تفسیر به رأی است، این همان چیزی است که هر آدم منصف (نمی‌گویم هر آدم مسلمان، نمی‌گویم هر آدم معتقد به خدا و قرآن، می‌گویم هر آدم منصف) يك آدم غیر مسلمان و حتی غیر معتقد به این که قرآن کتاب وحی است اگر بیاید و ببیند با این متن و بر سر این متن این بلاها آورده می‌شود می‌گوید آقا دست بردارید برای خودتان نشسته‌اید و از قرآن معنی‌های متناسب با خواسته‌های خودتان درست می‌کنید.

به این آقا می‌گوئیم: بله آقا، قرآن کتاب انقلاب است. اسلام آئین انقلاب است و آیات انقلابی قرآن بسیار فراوان است. ولی مگر آیات انقلابی در قرآن قحط است که ما برای نشان دادن چهره انقلابی اسلام اقيموا الصلوة را این گونه معنی کنیم. آقاي من اگر می‌بینی 300 میلیون نماز خوان هست و نمازشان بازدارنده از فحشاء و منکر نیست چون نمازشان، نماز نیست. نمازشان صورت نماز است. قرآن می‌گوید نماز بازدارنده از فحشاء و منکر است؛ این که ما داریم صورت نماز است: صورتی بی معنی یا کم معنی. نماز ذکر است، یاد خداست، اگر به راستی انسانی هر روز 5 بار نماز خواندنش تجدید ذکر الله و یاد خدا در درون او باشد و در دل

و جان او یاد خدا زنده شود و خداشناسی اش درست باشد، و معرفتش از رابطه با خدا معرفت صحیحی باشد، هر بار که یاد خدا را در خود تجدید می کند در این که می تواند جلوی او را در فحشاء و منکر و بغی بگیرد شکی نیست و این نماز مؤثر است. نماز راستین بازدارنده از فحشاء، منکر و بغی است آن هم نه صددرصد. مگر آتش انقلاب صددرصد جلوی فحشاء و منکر و بغی را گرفته؟ کدام کشور انقلابی را سراغ داریم که در آن صددرصد جلوی فحشاء و منکر و بغی گرفته شده باشد؟ نماز راستین نیز می تواند یکی از عوامل بازدارنده از فحشاء، منکر و بغی باشد.

اقامه صلوة هم معنایش معلوم است. ما در فارسی می گوئیم مراسم جشن برپا شد، مراسم نیایش برپا شد. این يك اصطلاح است، در زبان انگلیسی به جای نماز خواندن (To Say the Prayer) دعا گفتن (می گوئیم. این يك اصطلاح است و در هر زبانی به صورتی بیان می شود که مسئله مهمی نیست. اگر شما در فارسی بگوئید «آیا نمازتان را گفتید؟» خنده آور است. باید گفت آیا نمازتان را خواندید؟ در عربی هم اگر بگوئیم «هل قرأت الصلوة» باز مسخره است، باید بگوئیم: «هل صليت» و این امر مربوط به اختلاف تعبیر در زبان های مختلف است.

علاوه بر این، قیام یکی از واجبات نماز است و قیام قبل از رکوع یکی از ارکان نماز است. بنابراین در عبادتی که قیام و برپا بودن از واجبات اصلی آن است، تعبیر «برپا دارند» و تعبیر «نماز برپا شد» تعبیری است طبیعی و به جا و دیگر نیازی نیست که نماز به معنی

آتش، آن هم آتش انقلاب باشد، تا تعبیر «برپا داشت» جور درآید.

به هر حال این نوع رویه رو شدن با آیات قرآن کریم همان تفسیر به رأی است که سبب می شود این کتاب الهی از اصالت بیفتد. آیا هیچ يك از جوانان عزیز باایمان و باصفای ما حاضرند آیات قرآن و عبارات قرآن به صورت يك موم دریابند که این موم نرم را به دست هر کس دادی به هر شکل که دلش خواست در بیاورد و به جای آن که قرآن به ما چهارچوب فکری، ابعاد فکری مشخص، جهان بینی و ایدئولوژی معین بدهد، به صورت چیزی درآید که هر کس، هر جور که دلش خواست، بتواند معنی کند؟

گاهی گفته می شود که زبان قرآن زبان رمز و سمبولیک است. باید روشن شود که مقصود از این جمله چیست. اگر کسی بخواهد بگوید زبان قرآن زبان رمز است مثل نامه های رمزی، اداری، سیاسی یا نظامی که رمزی نوشته و فرستاده می شود و رمز هم کلیدی دارد که گیرنده نامه به آن مراجعه می کند تا معنی نامه را بفهمد، ما این را قبول نداریم و شما هم قبول ندارید. قرآن کتاب رمز نیست، کتاب مبین است با مفاهیمی روشن و روشنگر و قسمت عمده و اصل آن، آیات محکمت است با معانی استوار و قابل فهم برای همگان.

باید گفت که قسمتی از آیات قرآن متشابهات نامیده می شود و کم و بیش به صورت رمز است. اما این قسمت کمی از آیات را شامل می شود و نه همه قرآن را.

اما اگر این گفته که قرآن زبانی رمزگونه و سمبولیک دارد به این معنی باشد که قرآن کلامی است دارای سلسله

معانی ساده و همه کس فهم، اما علاوه بر این معانی اشاراتی هم به مفاهیم و مطالب عالی تر دارد و کسانی می توانند آن را بهتر درک کنند که از نظر فکری یا از نظر اجتماعی وضع بهتر و پیشرفته تری دارند، این درست است. عده ای این اشارات را بهتر می توانند درک کنند و این اشارات نیز ضد و نقیض آن معانی ساده نمی تواند باشد بلکه مرحله عالی تری است از آن معانی که همگان می فهمند. سمبولیک بودن قرآن به این معنی قابل قبول است.

8- فهم کامل قرآن نیاز به تخصص دارد

در سطوح بالاتر از سطح عمومی و همگانی، فهم قرآن نیاز به تخصص دارد و در برخی از سطوح نیاز به استفاده از سرچشمه وحی نیز لازم است.

یک درجه از فهم قرآن مخصوص پیامبر و ائمه علیهم السلام است و جز از طریق روایاتی که از آن ها به ما رسیده نمی توان بر آن دست یافت. این در مواردی صادق است که ارتباط معانی سمبولیک و رمزی یا ارتباط معانی گسترده تر با الفاظ و عبارات قرآن، به راحتی روشن نباشد. در این گونه موارد تنها پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) هستند که می توانند از ارتباط این معانی یا آیات مورد نظر سخن گویند. زیرا پیامبر همان طور که آورنده اصل وحی است، آورنده این توضیحات استثنایی هم می باشد. این که در روایات آمده است که تفسیر آیات، مخصوص پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) است منظور این درجه از تفسیر است. یعنی این که ارتباط معنی با لفظ حتی بعد از توجه به مفهوم مورد نظر باز هم روشن نباشد. نوع دیگر از معنی سمبولیک بدین صورت است که ارتباط معنی با لفظ آن قدر ساده و روشن نیست

که خیلی ها با دقت هم متوجه شوند اما بعد از آن که يك نفر فهمید و توضیح داد که از این آیه می توان این معنی را بدست آورد، دیگران هم متوجه می شوند و می پذیرند که این معنی تازه به آیه مورد نظر مربوط می شود. این تفسیر قرآن است ولی نه تفسیری که مخصوص پیامبر و ائمه باشد. بلکه در این نوع تفسیر باید سخت هشیار باشیم که تحت تأثیر هوی و هوس و خواسته و رأی خودمان قرار نگیریم که اگر قرار گرفتیم معنایش این است که من دلم می خواهد این آیه این معنی را بدهد و پی آن می گردم که يك نفر پیدا شود و ادعا کند که این معنی از این آیه فهمیده می شود تا فوراً از او بپذیرم. اگر چنین باشد این خود يك نوع تفسیر به رأی است که مذموم، مطرود و مردود است و در روایات رسیده از پیامبر(ص) و ائمه(ع) سخت با آن مخالفت شده است. نمونه اش همین مطلبی بود که در مورد صلوة مطرح کردم. آن آقا چون دلش می خواهد از آیات قرآن شواهدی بر انقلابی بودن قرآن به دست آورد، ذهنش متوجه معنایی می شود که افراد بی طرف می بینند که این معانی اصلاً ارتباطی با این لفظ ندارد.

در بخش مربوط به گسترش احکام و مطالب آیات نسبت به شرایط زمانی و مکانی نیز تذکر يك نکته ضرورت دارد و آن این است که درك این گستردگی غیر از تخصص علمی به کمال دیگری نیز احتیاج دارد و آن کمال امامت است. یعنی بسط و گسترش يك حکم از شرایط زمانی و مکانی معین به شرایط زمانی دیگر، ظرافتی دارد

که هر عالم و محققى نمى تواند درك کند و فقط يك امام آن را مى فهمد. يك راهبر درك مى کند. رهبر است که مى تواند پيچيدگى ها را متوجه شود.

بنابراين گسترده کردن آیات در مدار و قلمرو امامت قرار مى گيرد. اگر امامت مطلق و معصوم باشد مى گوييم مخصوص امام معصوم است، و اگر در قلمرو امامت نسبي است، که غير معصوم را هم شامل مى شود، مى گوييم از شئون امام نسبي است. اما يك عالم محقق که اصلاً در مدار امامت نيست ولو علامه هم که باشد نمى تواند اين گستردگى را لمس کند.

9- درك کلمات رمز و آیات متشابه در قرآن

در قرآن، آیات متشابه وجود دارد. کلماتى هست که معانى آنها خيلى روشن نيست مانند فواتح سور: «الم، يس، كهيعص و...» (4) علاوه بر اين ها در قرآن احياناً کلمات و جملات ديگرى هست که معنای خيلى روشنى ندارند و نوعى رمز مى باشند. با اين گونه جملات و کلمات بازی کردن و کلنجار رفتن و به دنبال کشف مطلب جديد بودن و از سر ذوق درباره اين مطالب صحبت کردن، روش نادرستى است و سبب مى شود مطالبى به حساب قرآن گذاشته شود که هيچ ارتباط روشن و مستندى به قرآن ندارد. گوينده اى رسماً اعلام مى کند که در گفتارش اشاره ها، رمزها و کنایه هاى به کار رفته و کليد اين رموز را در اختيار ديگران مى گذارد. اما يك کتاب مى خواهد اين رموز باقى بماند ولى ما اصرار مى کنيم که اين رمز را کشف کنيم بدون آنکه کليدش را داشته باشيم. هستند کسانى که از اين قبيل تلاش ها در مورد «كهيعص وحم و حمعسق» و نظاير آن کرده و هر کس به سلیقه خود سخنى گفته است. يکى گفته به حساب

ابجد « که بعضی » اشاره دارد به زمان ظهور امام زمان (عج). فردی توجیه دیگری دارد. این کارها واقعاً انحرافی است و باید از آن سخت خودداری شود.

در مورد آیات متشابه خود قرآن در سوره آل عمران می فرماید که این آیات را خداوند می داند و کسانی که از خدا گرفته باشند یعنی پیامبر و امام. بنابراین در مورد آیاتی که متشابه و چند پهلو هستند باید سخت محتاط باشیم.

تا آن جا که من برخورد کرده ام در قرآن دو نوع متشابه داریم:

1- متشابه کامل مثل الم و امثال آن.

2- متشابه نسبی، یعنی عبارتی که تا حدودی معنایش روشن است، ولی از يك حد فراتر، متشابه می شود. انسان گیج می شود. در هر جا که انسان می خواهد فراتر رود سردرگم می شود. در آنجا نیز قطعاً باید از تأویل خودداری کرد.

بنابراین در متشابهات کامل به طور کلی و در متشابهات نسبی تا حدودی باید از دست زدن به تأویل خودداری کرد.

هر جا متشابه است یعنی هر جا انسان می بیند در استفاده معنی از عبارت تردید و تزلزل وجود دارد و عبارت طوری است که وقتی دو معنی متفاوت بر آن عرضه می کنیم ممکن است هر دو معنی از آن عبارت مستفاد گردد، باید در همان حد دلالت واقعی عبارت توقف کنیم و مطلبی را که نمی توان از خود الفاظ فهمید به حساب قرآن بگذاریم. ممکن است يك عبارت تا حدی رسا باشد ولی از این حد که فراتر رود دو پهلو یا چند پهلو شود. به این عبارت می گوئیم متشابه نسبی. متشابه نسبی نسبت به عبارات رسا و يك پهلو محکم است و نسبت به فراتر از آن متشابه.

هر حال باید از استناد به عبارت های چند پهلو در آن مرزی که دو پهلو یا چند پهلو می شود جداً خودداری کرد و این توصیه موکدی است که خود قرآن می کند. زیرا مستمسک قرار دادن این عبارت های چند پهلو، جز فتنه و اختلاف ثمره دیگری ندارد. این است که قرآن می فرماید «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» آنان که در دلهاشان انحرافی هست به دنبال بخش های متشابه قرآن می روند تا فتنه گری کنند با این عنوان که می خواهیم تأویل و سرانجام آیات قرآن و معانی عمیق آن ها را بدانیم، در صورتی که «ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (5) سرانجامش را جز خدا نمی داند، خدا و کسانی که از خدا گرفته باشند یعنی پیامبر و ائمه طاهرین. آن هم به اعتبار این که می توانند تأویل و سرانجام آن ها را از خدای متعال بگیرند، بنابراین می توانند آیات را تأویل کنند.

بنابراین ما مثل اخباری ها نیستیم که فهم قرآن را یکسره مخصوص پیامبر و امامان بدانیم و بگوییم برای فهم هر آیه ای باید به روایاتی که پیامبر آن آیه آمده مراجعه کرد. ما می گوئیم مقداری از آیات را که آیات بینات و محکّمات قرآن هستند همه مردم می توانند بفهمند به شرط آن که عربی بدانند، آن هم عربی عصر قرآن و به شرط آن که با شرایط نزول آیات آشنا باشند و به شرط این که از آن حدی که به روشنی می فهمند فراتر نروند و اگر خواستند فراتر روند تمام آن قیودی را که گفتیم رعایت کنند.

10- چگونگی استفاده از روایات تفسیری

بعضی افراد تا روایتی در تفسیر قرآن پیدا کنند، می گویند «این را امام

یا پیامبر فرموده» و همان سخن را قطعی تلقی می کنند. آقای من چه کسی گفت هر روایتی که در هر کتابی به نام پیامبر و امام است واقعا از پیامبر و امام هست؟ بله اگر ما بدانیم که پیامبر و امام درباره این آیه این مطلب را فرموده، بی شك بالای چشم ماست اما به شرط آن که اثبات شد این روایات واقعا گفته پیامبر یا امام است.

اگر روایات تفسیری، مسلّم باشد که از پیامبر و امام است و قطعی الصدور باشد، بدیهی است که در فهم قرآن نقش تعیین کننده دارد. اما چه مقدار از این روایات تفسیری را می توانیم اثبات کنیم که قطعاً از پیامبر و ائمه است؟ بی شك بسیاری از این روایات که در تفسیرها آمده از نظر سند مخدوش است، تازه اگر از نظر سند مخدوش نباشد خبر واحد است و نمی تواند دلیل قطعی باشد.

بنابراین در برخورد با روایات تفسیری موضع ما مشخص است. یعنی موضعی که مورد تأیید عموم علمای بزرگ نیز هست. وضع ما این است که اگر روایتی از نظر سند و از نظر دلالت قطعی باشد، این روایت ردیف و مطابق قرآن است. همان کتاب، سنت و عترت است. اما اگر روایت یا سندش مخدوش یا ظنی باشد یعنی قطعی نباشد یا دلالت عبارت قطعی نباشد، حق نداریم به آن ها نقش تعیین کننده در فهم قرآن بدهیم.

این موضعی که اعلام می کنم موضعی قطعی است و این موضع شخصی نیست. موضع عمومی محققین ماست و آن این است که هر روایت که استنادش به پیامبر و امام علیهم السلام قطعی باشد و خود روایت از نظر عبارت، مبهم و

تودرتو نباشد و معنی روشنی به دست دهد، در تفسیر قرآن نقش قطعی و تعیین کننده دارد، ولی مادون آن هیچ گونه نقش تعیین کننده ندارد. مثل تاریخ است. چیزی در ردیف همان مطالعه تاریخی است. اکثر روایات تفسیری استنادش قطعی نیست و بسیاری از آن ها نیز از نظر معنی چندان روشن نیستند.

در مورد روایاتی که در تفسیر علی بن ابراهیم و در تفسیر منسوب به امام حسن عسگری آمده، بحث ها هست. حتی در مورد روایات تفسیری که در کتاب کافی آمده بحث هایی وجود دارد. کدام عالم و فقیه است که امروز با همه روایات کافی در فقه قطعی برخورد کند؟ مرحوم آیت الله بروجردی در تدریس فقه شان مکرر در مکرر روی روایات کافی بحث می کردند. روایاتی را رد می کردند و کنار می زدند. در خود کافی روایات متضادی هست. ناچاریم تعدادی از آن ها را کنار بزنیم. بنابراین در فقه چنین است که باید در رویارویی و مواجهه با روایات سخت دقیق باشیم و به روایاتی که اصطلاحاً «مولای درزش نمی رود» اهمیت بیشتری دهیم.

ارزش روایات صحیح را با اهمیت و اعتبار نابجائی که به هر عبارت منسوب به پیامبر و ائمه طاهرین (سلام... علیهم اجمعین) داده می شود عوضی نگیریم.

در همین کتاب های حدیث مشاهده می کنیم که پیامبر (ص) در زمان خود می فرماید که دروغگویان زیادی هستند که از زبان من برای شما مطلب کذب نقل می کنند، هر چیزی را از آن ها قبول نکنید. هر چه از زبان من نقل کردند بر کتاب الله، عرضه کنید. آن چیزی که مطابق با قرآن باشد قابل قبول است و هر چه مخالف قرآن باشد قبول نکنید. این امر روشنی است که امروز و

دیروز و اسلام و غیراسلام ندارد. قبل از اسلام و در همه ادیان، مکاتب و در همه اجتماعات بوده، همه جا دروغ‌سازهایی که خبر جعل می‌کنند بوده‌اند. کتاب کافی و امثال آن مورد احترام ماست، ارزش هم دارد ولی کاملاً و در بست قطعی نیست. یعنی کافی پایه پای قرآن نیست. مرحوم ثقة‌الاسلام کلینی از نظر ما عالمی جلیل‌القدری است ولی آیا کافی پایه پای قرآن است؟ نهج‌البلاغه هم پایه پای قرآن نیست. کتاب‌های مرحوم صدوق هم پایه پای قرآن نیست. خلاصه هیچ‌کدام پایه پای قرآن نیستند. این‌ها کتاب‌هایی هستند که باید مورد بررسی قرار گیرند.

قرآن از آن جهت که استنادش به پیامبر اکرم قطعی است، معیار اصلی ماست. حدیث قطعی از پیامبر و ائمه علیهم‌السلام هم مثل عدل و پایه پای قرآن است، البته به شرط آن که قطعی باشد.

بنابراین استفاده از احادیث و روایات در فهم قرآن حرفه‌ای است بسیار ظریف و بسیار دقیق و یک کار کاملاً فنی و تخصصی است. چرا؟ برای این که بخشی از این احادیث جعلی است، احادیث غیر معتبری وجود دارد که انسان را به اشتباه می‌افکند.

این‌ها مطالبی است که توانستم در اثنای این سفر که فرصت تنظیم و مراجعه به مطالب قبلی را ندارم در پاسخ جنابعالی بیان کنم.

بار دیگر تأکید می‌کنم، کسانی که به ظرایف مسائل اجتماعی و اخلاقی و مسائل عرفانی و معنوی انسان آشنا هستند طبعاً در رویارویی با قرآن کریم برداشت‌هایی زنده و ارزنده دارند. هرگز نباید ارزش آن‌ها را نادیده گرفت اما به شرط این که به حد تفسیر به رأی و به حد تحمیل عقاید دلخواه به قرآن نرسد. روایات جالبی در تفسیر قرآن هست که بسیار

مفید است ولی به شرط این که نقش تذکر دهنده به آن ها بدهیم نه نقش تعیین کننده. نقش تعیین کننده را تنها به روایتی می توانیم بدهیم که استناد آن ها به پیامبر(ص) و امام(ع) قطعی باشد. قطعی می گوئیم نه مظنون و نه حتی خبر صحیح. خبری که در اصطلاح علم الحدیث به آن خبر صحیح می گوئیم و در فقه هم استناد به آن را تجویز می کنیم که اگر قطعی نباشد در تفسیر قرآن نقش تعیین کننده ندارد. خبر صحیح به خبری می گوئیم که راویان آن شیعه و عادل باشند. این گونه خبر همیشه قطعیت ایجاد نمی کند، یقین ایجاد نمی کند، خبری غیر یقینی است که يك آدم مورد اعتماد گفته است. این نوع خبر ممکن است در فقه حجت باشد ولی در تفسیر حجت نیست. در تفسیر فقط خبر یقینی، آن هم در حدود دلالت روشن و یقینی است که می تواند نقش تعیین کننده داشته باشد و روایات دیگر فقط نقش تذکردهنده دارند. امیدوارم که با رعایت این معیارها بتوانیم در استفاده از قرآن که کتاب من الله است و نور است و هدی هست و مبین است در راه راست قرار گیریم. «یا اهل الکتاب... قد جائکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام». (6) واقعاً امیدوارم که همه ما بتوانیم به آن چه در آیات کریمه آمده اهتمام بورزیم. از جانب خدا، نور، روشنی، چراغ فروزان، کتاب روشنگر و آشکارکننده نازل شده که خداوند انسان هایی را که دنبال رضای او باشند نه دنبال هواهای خویش، به وسیله این کتاب به راه های سلام و سلامت، امن امان و سعادت، هدایت می کند.

امیدوارم همه ما از قرآن، آن استفاده ای را

بنماییم که این آیه کریمه خواسته است.

پرسش‌ها

سؤال: در تأویل و تفسیر به رأی، پرسشی مطرح است بدین صورت که تا آن جا که اطلاع داریم، معمولاً مفسرینی که الآن از آن‌ها آثاری هست در گذشته در ابعاد مختلف فلسفی یا عرفانی مسائلی را مطرح کرده‌اند و متأسفانه کمتر با نقش تعیین‌کننده اجتماعی به قرآن نگاه کرده‌اند. شاید افراطی که در این زمینه الآن به وجود آمده يك انگیزه اش این باشد که به هر حال از آن تفاسیر نتوانسته‌اند استفاده کنند و دیده‌اند آن چه حق اسلام بوده و آن چه در اسلام بوده ادا نشده است. برایمان روشن است که اسلام توانسته انسان‌هایی با بینش و منش جهانگیر بسازد و رهبری کند، در این تفاسیر انعکاسی از بینش اجتماعی قرآن نیامده است. در نتیجه در این طرف نیز افراط‌هایی به وجود آمده که همه مسائل را به مسائل اجتماعی و انقلابی مربوط می‌سازد. سؤال من این است که اولاً، آیا این نوع برداشت‌های فلسفی که يك فیلسوف از قرآن دارد یا برداشت‌های عرفانی که يك عارف مطرح می‌کند نوعی تفسیر به رأی نیست؟ و ثانیاً، برای جبران این بی‌توجهی به دید اجتماعی قرآن ما چه راه‌حلی داریم؟

پاسخ: پاسخ به این سؤال و امثال آن در مطالبی که عرض کردم به روشنی آمده است.

آن چه که يك فیلسوف یا عارف یا سالک درباره آیات قرآن می‌گوید، مشمول همین نقطه نظرهاست که در این بحث آمده است. ممکن است يك فیلسوف یا عارف به دلیل این که در اندیشه، اخلاق و عمل به کمال برتری رسیده بتواند اشاره‌ای را از قرآن درک کند ولی کسانی که پائین‌ترند درک نکنند. نباید

فوراً برداشت او را تخطئه کنید و تفسیر به رأی بنامید. اگر این برداشت او به عبارت آیه بچسبد یعنی اگر ارتباط الفاظ و کلمات و عبارت آیه با این معنی و برداشت تازه برای ما روشن باشد می توانیم آن را به حساب قرآن بپذیریم والا به حساب قرآن نباید پذیرفت. حداکثر این است که بگویید این آیه در من يك چنین برداشتی ایجاد کرده است بدون این که به حساب قرآن گذاشته شود.

بنابراین نباید این برداشت ها را یکسره تخطئه کنیم یا یکسره بپذیریم، که این هر دو غلط است. به دلیل این که صاحب فلان تفسیر، فیلسوفِ ارزنده یا عارف برجسته و با اخلاقی بوده است نمی توانیم فوراً هر چیزی را که درباره آیات می گوید بپذیریم. باید همه ضوابطی که عرض شد رعایت شود و گفته هر کس با رعایت این ضوابط نقادی گردد تا بتوانیم بگوییم که برداشتی که او می کند تا چه حد می تواند دارای اعتبار و ارزش باشد.

اگر این فیلسوف یا عارف یا اخلاقی، مطلبی را گفته است که می خواهد آن را به حساب قرآن واریز کند و ما می یابیم که با الفاظ قرآن پیوند و رابطه چندانی ندارد، باید به او هشدار بدهیم که آقا شما هم در معرض خطر تفسیر به رأی هستید.

اتفاقاً من در کتاب «خدا از دیدگاه قرآن» (يك نمونه اش را در آیه ای که هم ابن سینا و هم صدرالمتلهین) ملاصدرا (و هم خواجه نصیر در يك مطلب فلسفی - عرفانی مورد استفاده قرار داده اند نقادی کرده ام و مفصل بر آن انتقاد نوشته و مسئله را روشن نموده ام. اصولاً ارتباط آیه مورد نظر با آن مطلبی که

آن‌ها گفته‌اند و برخی از صاحب‌نظران و مفسرین قبل از آن‌ها هم گفته‌اند به صورتی نیست که بتوانیم آن را به حساب قرآن بپذیریم. مثلاً به این آیه توجه کنید:

«سُنُّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ اَوْلَمَ يَكْفُرْ بِرَبِّكَ اِنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ». (7)

این صاحب‌نظران معنی این آیه را طوری بیان می‌کنند که ضمیر «انه الحق» به خدا برگردد. در صورتی که ضمیر بر حسب ظاهر قرآن به خود قرآن برمی‌گردد. بنابراین تمام آن مطالبی که چندین صفحه مرحوم ملاصدرا و مقداری مرحوم ابن‌سینا و خواجه نصیر در شرح اشارات دارند به آیه مربوط نمی‌شود.

عظمت و احترامی که من برای ابن‌سینا و خواجه نصیر و ملاصدرا قائل هستم مانع از انتقاد من نشده و انتقادی کردم که به سبک قرآنی است نه به سبک فلسفی. مطلب در فلسفه هر چه می‌خواهد باشد ولی این مطلب فلسفی از این آیه استفاده نمی‌شود. اما در سؤال شما یک نکته دیگر بود و آن این که در دوره‌های گذشته مبالغه شده روی نوعی اندیشه تکامل یافته فلسفی، عرفانی و اخلاقی؛ بنابراین بازار برداشت‌های فلسفی، اخلاقی، عرفانی و سیر و سلوک از قرآن پر رونق بوده، آن هم همراه با بی‌رونقی برداشت‌های اجتماعی از قرآن، در حالی که اسلام آئین انسان‌سازی است و انسان تک بعدی نمی‌سازد، بلکه انسان دارای قدرت تکامل در ابعاد گوناگون می‌سازد و ساختن انسان چند بعدی، نه تک بعدی، نیاز فراوان دارد به این که در هیچ دوره‌ای از اهمیت مسائل اجتماعی قرآن نگاهیم و غفلت نکنیم.

هم اکنون ما در عصری هستیم که نیاز فراوان داریم به این که بدانیم موضع

قرآن در برابر مسائل و نیازهای اجتماعی چیست. کوشش های گذشتگان چون در این بُعد نبوده خیلی به ما یاری نمی کند و باید در این زمینه خیلی تلاش کنیم. همان طور که قبلاً عرض کردم برای این که انسان اشارات قرآن را در این زمینه ها درک کند باید به موضوع این مطالب یعنی انسان آشنا باشد. باید به بافت های اجتماعی انسان، همان بافت هایی که خود قرآن اسم برده آشنا باشد تا بتواند آیات انسان ساز و جامعه ساز قرآن را بهتر درک کند. بنابراین همان طوری که صاحب نظرانی که در اندیشه های فلسفی، عرفانی، اخلاقی و سیر و سلوک درجه بالایی از تکامل را داشتند می توانستند اشارات قرآن را در آن زمینه ها بهتر درک کنند، مطالعه کنندگان قرآن در امروز نیز باید در زمینه های اجتماعی انسان مطالعات گسترده ای داشته باشند و با حضور ذهن سعی کنند آن اشارات ارزنده قرآن را در این زمینه ها درک و بر دیگران عرضه کنند. البته به شرط رعایت همه نکاتی که قبلاً مطرح شد و به شرط این که باز برداشت خود را بر قرآن تحمیل نکنند و به حساب قرآن واریز نمایند، و به شرط این که اعتراف کنند که این تنها برداشت ممکن از این آیات نیست و برداشت های دیگری هم می توان داشت.

سؤال: در برداشت ها و تفسیرهای قرآن روش مقایسه ای که به کار می گیریم به چه صورتی مجاز است؟ مثلاً شما بحثی درباره اگزستانسیالیسم در رابطه با اسلام داشتید که بسیار جالب بود، با توجه به این که مکتب های انسانی و اجتماعی جدیدی در دنیا به وجود آمده و ما نیاز داریم مسائل ایدئولوژیک اسلام را در رابطه با این مکتب ها و مسائلی که مطرح کرده اند بفهمیم تا

چه حد مجاز هستیم برداشت های آن ها را در زمینه های مختلف با برداشت هایمان از آیات قرآن مقایسه کنیم؟

پاسخ: به طور کلی شك نیست که برای پیروان هر مکتب در برخورد با آراء و عقاید دیگران سئوالاتی مطرح شود و پاسخ آن ها را از مکتب خود بخواهند.

کاری که من در مورد اگزستانسیالیسم و مکتب های دیگر در ارتباط با قرآن، منطقی و معقول می دانم این است که نخست به سراغ خود این مکتب ها برویم تا این مکتب ها را خوب بشناسیم و پس از فهم این مکتب ها با مسائل تازه بی آشنا شویم که این مکتب ها بدان پاسخ ها داده اند. آن گاه به قرآن مراجعه کنیم تا ببینیم قرآن بدان ها چه پاسخی داده است بی آنکه بخواهیم همان پاسخی را که آن مکتب داده است از قرآن هم به دست آوریم. این اشتباه است که به اگزستانسیالیسم مراجعه کنیم و آراء و افکار و اندیشه های این مکتب و موضع گیری هایش را درباره مسائل نو دریابیم و بپذیریم و بعد سراغ قرآن برویم تا برای این فکر پذیرفته خودمان پشتوانه قرآنی پیدا کنیم، این روش بسیار خطرناک و منشأ تحریف در فهم قرآن است. روش صحیح این است که به اگزستانسیالیسم مراجعه کنیم و ببینیم در آن جا مسائلی مطرح شده و این مکتب درباره آن ها نظریه هایی دارد، بعد به قرآن مراجعه کنیم تا ببینیم قرآن درباره این مسائل چه نظری داده است، خواه نظر قرآن موافق با نظر اگزستانسیالیسم باشد، خواه مخالف. ما می خواهیم واقعاً نظر قرآن را بیابیم بدون التزام به يك فکر و اندیشه و بدون این که در صدد این امر باشیم که برای يك اندیشه پیش پذیرفته شده، پشتوانه قرآنی دست

و پا کنیم.

بسیارند کسانی که در زمینه اسلام و مکتب ها این اصل را رعایت نکرده اند. کسانی را می بینیم که در زمینه مارکسیسم مطالعاتی دارند. این ها می گویند ما می بینیم این مکتب با بیان و با استدلال فلسفی، اقتصادی، اجتماعی اش می گوید مالکیت شخصی از مهمترین عوامل الیناسیون و یا خود بیگانگی و مسخ شدن انسانیت انسان است، و اگر بخواهیم عوارض ناشی از این نوع خود بیگانگی والیناسیون را از بین ببریم، يك راه بیشتر وجود ندارد و آن این که مالکیت شخصی به هر عنوان که باشد از بین برود. اصلاً مالکیت شخصی مستلزم يك نوع تنزل انسان از مقام شامخ انسانیت است، این يك دید عرفانی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی است که به هم آمیخته و این اندیشه را در مارکسیسم به وجود آورده است. (8) این رأی مارکسیسم است. کسانی هستند که این نظر را می پسندند و با این پسند سراغ قرآن می روند و می خواهند از آیات قرآن پشتوانه ای برای این رأی به دست آورند و بگویند بله آقا اسلام هم مالکیت شخصی را نفی می کند. این ها به آیاتی از قبیل «ولله ما فی السموات و الارض» برخورد کرده و استناد می کنند و می گویند هر چه در آسمان و زمین است ملك خداست پس ملك هیچ کس دیگر نیست.

این همان برداشت تأویلی انحرافی است. وقتی کسی نفی مالکیت را بپذیرد و به قرآن مراجعه کند تا پشتوانه ای برای آن پیدا کند، خودبه خود دچار انحراف می شود. اما اگر بگویند موضع مارکسیسم در برابر مالکیت شخصی این است که به طور کلی آن را منفی و مردود می داند، آیا قرآن هم آن را منفی می داند یا نه؟ اگر با

این روحیه سراغ قرآن برود که چنانچه قرآن آن را منفی می داند قبول کند و اگر آن را منفی نمی داند و مالکیت شخصی و خصوصی را تأیید کند، باز هم آن را بپذیرد، آن وقت می تواند بگوید که به راستی در پی شناخت قرآن است. اگر ما با این روحیه سراغ قرآن برویم اشکالی ندارد ولی متأسفانه می بینیم اغلب، کسانی با آن روحیه پیش گفته به سراغ قرآن می روند و می خواهند مسائل مختلف را آن طور که پذیرفته اند تفسیر کنند یعنی به منظور یافتن پشتوانه برای اندیشه پذیرفته شده خویش به طرف قرآن می روند.

ما بدون شك می توانیم مکتب های فلسفی، عرفانی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و تربیتی را مطالعه کنیم و بعد ببینیم این مکتب ها در زمینه چه مسائلی سخن گفته اند و مطالب آن ها و طبعاً در این مطالعه به مسائل تازه و موضع گیری های تازه برخورد می کنیم، و این طبیعی است که بخواهیم ببینیم مکتب ما در آن زمینه ها چه می گوید. پس مراجعه می کنیم به قرآن بی آنکه حتماً انتظار داشته باشیم قرآن این امور را رد یا تأیید کند، بی آنکه تصمیم قبلی گرفته باشیم که برای آن چیز که خودمان پسندیده ایم از قرآن پشتوانه درست کنیم. اگر با این روحیه به قرآن مراجعه کنیم بسیار خوب است و در این مقایسه چه بسا برسیم به این نتیجه که فلان مطلب را که امروز فلان مکتب گفته، فلان آیه قرآن در 14 قرن قبل گفته است. اما اگر صرفاً بخواهیم به عنوان دستیابی به پشتوانه های قرآنی به مطالب انتخاب شده قرآن مراجعه کنیم، خطرناک است و غالباً ما را به انحراف می کشد.

سؤال: در مورد رهبری معصوم یا رهبری

غیر معصوم فرمودید که حق دارد از قرآن استنباط بکند. در رهبری غیر معصوم این مسئله چگونه است؟ فرض کنید که یک رهبر، رهبری اجتماعی باشد و خیلی هم مسلط به قرآن باشد و قرآن را خوب بفهمد. آیا هر نوع برداشتی که این رهبر بکند قابل قبول است؟ درجه این رهبر غیر معصوم تا چه حد است؟ در حد نایب امام است یا در حد یک لیدر مذهبی ساده هم می تواند باشد؟

پاسخ: این سؤال مستقیماً به بحث ما ارتباطی ندارد و به مسئله امامت و رهبری در اسلام از دید شیعه در عصر حضور و در عصر غیبت برمی گردد. در بحث های تفسیری مکتب قرآن مفصلاً در این زمینه بحث کرده ام و فعلاً به طور خلاصه توضیح می دهم. در هر نوع رهبری اجتماعی اگر لازم باشد کسی مستقلاً رهبری کند، نه این که زیر نظر یک رهبر بالاتر، باید صاحب نظر، مجتهد و عادل باشد و علاوه بر اجتهاد و صاحب نظری و ایدئولوژیک بودن و عدالت، باید برای رتق و فتق و تدبیر کارها ورزیدگی و مهارت و لیاقت داشته باشد. این ها شرایط اصلی است. بنابراین در عصر غیبت برای چنین کسانی امکان برداشت هایی از آیات قرآن که مربوط به سِمَت و نقش رهبری آن ها می باشد طبعاً بیشتر است و آن ها نسبت به کسانی که از این مدار خارجند بهتر می توانند اشارات قرآن را در این زمینه درک کنند. اما کسانی که زیر نظر یک رهبر ایفای وظیفه می کنند، لازم نیست مجتهد باشند زیرا در موارد نیاز از او نظرخواهی می کنند.

سؤال: چون قرآن و جهان هر دو مخلوق خدا هستند از این جهت شباهتی بین قرآن و جهان

هست. بدین معنی که همان طور که در شناخت جهان هر چه بشر جلوتر می رود پرده جهلش بیشتر کنار می رود، گرچه اصول و قوانین کلی حاکم بر جهان جاودانی است و تغییر نمی کند و این شناخت بشر است که هر چه جلوتر می رود دقیق تر جهان را می شناسد، آیا قرآن هم که يك اعجاز جاویدان برای همه عصرها و نسل ها است این چنین است و از این نظر به جهان شباهت دارد؟

پاسخ: روشن است که در قرآن اشاره هایی هست که فهم آن ها با تکامل اندیشه بشری ارتباط مستقیم دارد. ولی این بدان معنی نیست که قرآن شناسی در همه موارد پایه پای طبیعت شناسی جلو می رود.

سؤال: با توجه به این که بعضی مسائل وجود دارد که در قرآن هیچ اشاره ای به آن ها نشده مثل این که رکعات نماز چه مقدار باشد، دو رکعتی بودن نماز صبح و سه رکعتی بودن مغرب و امثال این ها و مسائلی دیگر از احکام اسلامی که همین گونه است، آیا این امر خودبه خود اشاره ندارد به این که ما فقط به این محدود نشویم که همه چیز را از قرآن در بیاوریم بلکه باید به سنت و شیوه پیامبر و امام هم مراجعه کنیم؟

پاسخ: این سؤال شما هم مستقیماً به بحث ما مربوط نمی شود اما از آن جایی که یکی از مسائل روز است از این فرصت استفاده می کنم و خیلی فشرده جواب می دهم.

در حقیقت این سؤال متوجه کسانی است که «حسبنا کتاب الله» شعار آن هاست و عملاً می خواهند فقط اسلام را از قرآن بشناسند. بنابراین درباره ارتباط کتاب با سنت به چند نکته باید توجه شود. یکی این که کتاب دو بخش دارد:

1- بخشی که

بدون سنت قابل فهم است.

2- بخشی که بدون سنت قابل فهم نیست و فهم روشن آن متوقف بر سنت است. پس این یکی از علل و عوامل این موضوع است که اسلام شناسی همان طور که بر کتاب تکیه دارد، بر سنت نیز تکیه دارد.

دیگر آن که بسیاری از احکام را ما نمی توانیم از کتاب به دست آوریم. به عبارت دیگر تشریح و قانون گذاری و بیان شریعت و معارف الهی منحصرأ در چارچوب قرآن نبوده است.

در این جا يك مسئله هست و آن این که آیا آن چه پیامبر به عنوان وحی دریافت می کرده فقط قرآن است یا علاوه بر قرآن، پیامبر وحی دیگری هم دریافت می کرده است. در این زمینه در تحقیقات قرآنی که اخیراً داشتیم، مفصلاً فیش ها و یادداشت هایی را از منابع مختلف شیعه و سنی جمع آوری کردیم و این ها خیلی روشن اثبات می کند که غیر از وحی قرآنی قطعاً پیامبر وحی دیگری نیز دریافت می کرده است.

پس معلوم می شود که همه آنچه بر پیامبر وحی شده در قرآن جمع آوری نگردیده است. چرا؟ چون آن چه در قرآن آمده تنها آن قسمت از وحی است که کیفیت بیانش معجزه آساست. یعنی قرآن وحی است با يك صفت خاص و آن این که با اسلوبی معجزه آسا بیان شده است. وحی دیگری هم هست که عبارت آن معجزه آسا نیست. آن هم وحی است اما قرآن نیست. قرآن وحی است ولی هر وحی قرآن نیست و پیامبر غیر از قرآن باز هم وحی داشته است و ما در شناخت دین خدا باید به هر دو بخش وحی استناد کنیم.

نمایه

آیت الله بروجردی، 40

ابن سینا، 46 47

احد، 17

اسباب النزول،

اصفهان، 7

امام حسن عسگری، 40

امام زمان(عج)، 35

ثقة الاسلام کلینی، 41

حافظ، 24

خواجه نصیر، 47

سوره آل عمران، 36 37

سوره بقره، 26

سوره حمد، 26

سوره آل عمران، 10

سید محمد حسینی بهشتی، 7

سیوطی، 18

شرح اشارات، 47

صدوق، 41

علی اکبر اژه ای، 7

علی بن ابراهیم، 40

کافی، 40 41

مائده، 43

ملاصدرا، 46 47

ملای روم، 24

فهرست آثار بنیاد

1) آیه 7 سوره آل عمران: «او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکومات است که آنها اساس کتاب است، و بخش دیگر متشابهات است؛ اما کج دلان، برای فتنه جویی و در طلب تأویل، پیگیر متشابهات آن می شوند، حال آنکه تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم - که می گویند به آن ایمان آورده ایم، همه از پیشگاه خداوند است - نمی دانند؛ و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد.»

2) سوره مرسلات، آیه 25

3) دوره طلبگی سه دوره است، مقدمات، سطح و خارج که همان دوره فارغ التحصیلی است.

4) در پرسش های بعدی توضیحی در این زمینه داده می شود.

5) سوره آل عمران: آیه 6

6) سوره مائده: آیات 15 و 16

7) سوره فضلت: آیه 53

8) نظام های سوسیالیستی کنونی تنها مالکیت خصوصی یعنی مالکیت شخصی بر ابزار تولید را نفی می کنند، و مالکیت شخصی بر خانه، لوازم خانه، وسیله سواری شخصی و نظایر این ها را می پذیرند، ولی در مرحله نهایی سوسیالیسم همین مقدار از مالکیت شخصی نیز پذیرفته نیست.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

